# نقد دهم بر هرمنوتیک نسبیت‌گرا

پس از تبیین نظریه گادامر که از ارکان اصلی در بحث عدم امکان دستیابی به فهم معنا معنای مراد مؤلف هست به نقدهایی پرداختیم که در خود متفکران غربی در کتاب‌های آن‌ها وجود داشته یا نویسندگان خود ما به آن‌ها توجه کرده‌اند آن‌ها را داشتیم ذکر می‌کردیم و بیان می‌کردیم این‌طور که دوستان می‌گویند دهمین نقد مطرح بوده دهمین نقد در حقیقت این بود که خوب ما هدف از مراجعه به متن این است که انسان به معنا دسترسی پیدا بکند و مراد گوینده و نویسنده را به دست بیاورد این را جواب دادیم که بله اینجا خوبی این را کسی نفی نمی‌کند خوب است یا ما علاقه داریم ولی فی‌الواقع وقتی که کسی آن موانع را دقت بکند و توجه بکند طبعاً می‌بیند که راهی نیست به آن مسأله.

## نکته

قبل از اینکه به اشکال یازدهم و ادامه بحث بپردازیم یک نکته‌ای وجود دارد که این نکته درواقع از نکاتی است که قبل از ورود در اشکالات در تبیین که می‌گفتیم چهارده پانزده تا محور قرار گرفت در تبیین دیدگاه‌ها این نکته هم در آنجا قرار می‌گیرد چون من جسته‌و‌گریخته عرض کردم فکر می‌کنم یک مقدار واضح بگوییم بهتر است ببینید در باب متن و معنای متن یک بار است که می‌گوییم متن معنای یا هسته معنایی ثابت ندارد یک بار هم می‌گوییم که این‌جور چیزی وجود دارد اما دسترسی به آن معنای ممکن میسر نیست جسته‌وگریخته در بحث‌ها ما این جمله را گاهی می‌گفتیم که معمولاً البته بیشتر کلمات گادامر را ما حمل می‌کردیم بر همان دومی یعنی اینکه دسترسی ممکن است درواقع بالاخره هر مؤلفی هر گوینده‌ای هر نویسنده‌ای یک چیز معینی را قصد بکند در مقام سخن گفتن یا نوشتن و ساخت و پرداخت یک قضیه یا یک گزاره معنای معینی قصد بکند منتهی ما به دلیل تاریخی بودن این فهممان و عللی که قبلاً به آن اشاره کردیم ما نمی‌توانیم به آن سرچشمه برسیم دست ما کوتاه است دست ما کوتاه و خرما بر نخیل این یک چیزی بود که ما به آن پرداختیم خوب خیلی از کلمات هم کلمات گادامر یا متفکران هرمنوتیک این نحله یعنی هرمنوتیک نسبیت‌گرا به همین امر تمایل دارد اما درعین‌حال تفکراتی و دیدگاه‌هایی هست که گاهی بعضی کلمات خود گادامر در این ظهور دارد و احیاناً دیگرانی هم بوده‌اند که اصلاً گفته‌اند نه جزء نحله اول شده‌اند ذهن ما به دلیل اینکه زبانی است و زبان هم خیلی سیال و منعطف است و دلایل دیگری که می‌شود برایش بیان کرد اصلاً خود ما هم خود گوینده‌ها نویسنده‌ها و مؤلف‌ها خود آن‌ها وقتی دارند این گزاره‌ها را ایراد می‌کنند و ایفا می‌کنند این‌جور نیست که معنای متعینی در ذهن آن‌ها باشد اصلاً خود معنای ذهن آن‌ها خیلی کش دارد و منعطف است سیال است ثبات ندارد بنابراین هردوی این‌ها وجود دارد آن معنای نگاه اول می‌گوید اصلاً معنای متعینی هم نیست پس خود معانی که او می‌گوید لغزان و لرزان و متزلزل است دومی می‌گوید به آن دسترسی نیست البته این‌ها مانعة الجمع نیست شاید بگوییم که گادامر هردوی این‌ها را می‌گوید؛ می‌گوید که ساختار قضیه و گزاره که از او صادر شد در عالم ثبوت هم یعنی در متن نفس الامر و در عالم ذهن مؤلف هم یک معنای ثابتی ندارد متزلزل و لرزان است ما هم دسترسی به همان هم نداریم یعنی ما در مقام فهم یک چیزهایی خودمان هم اجیرش می‌کنیم در مقام فهم که این دیگر آن‌وقت مضاعف می‌شود نسبیت این فهم برای اینکه هم اینجا خبری نیست از ثبات و علاوه بر این ما هم چیزی بر آن می‌افزاییم این دیگر مزید بر نسبیت می‌شود این نکته‌ای است که در بحث‌های قبلی به این‌ها توجه کردیم هردوی این‌ها در نگاه هرمنوتیک نسبیت‌گرا وجود دارد البته گاهی طبق آنچه نقل می‌شود معمولاً بعضی از متفکرین به سمت دومی بعضی نه آن اولی را هم به نحوی تصدیق می‌کنند تاکنون ما نسبت به نظریه هرمنوتیک نسبیت‌گرا که معتقد است به عدم هسته ثابت یا به‌عبارت‌دیگر معتقد است به عدم دسترسی ما به هسته ثابت و معنای متعین حالا یا به خاطر اینکه فقط ما دسترسی نداریم یا آنجا هم خبری نیست خود آن هم متزلزل است درهرحال نمی‌شود ما دنبال مقصود مؤلف ما برویم اینجا راه بسته ما دنبال فهم خودمان و آن‌ها می‌باشیم

اشکالات را داشتیم برمی‌شمردیم که ده اشکال گفتیم که از این ده اشکال دو سه تاش را ما قبول کردیم بقیه حالت تعیینی داشت بقیه اشکالات نقضی هم بود تا اینجا چندان حدی در این‌ها نبود به خاطر اینکه ما هم سؤالات و پیش‌فرض‌هایی داریم با آن می‌آمیزد نمی‌شود ... منتهی عرض من این بود که در هرمنوتیک نسبیت‌گرا دیدگاه افراطی‌تری هم وجود دارد که می‌گوید نه‌تنها ما نمی‌توانیم به آنجا برسیم این را که همه قبول دارند این‌قدر متیقن هرمنوتیک نسبیت‌گرا است که افق معنایی مفسر آمیخته با آن می‌شود این‌قدر مشترک همه نظریات هرمنوتیک نسبیت‌گرا است بعضی از این هم یک پله بالاتر رفته‌اند و می‌گویند نه‌تنها این در اینجا با آن اختلاس پیدا می‌کند نمی‌شود ما فهم نابی را از آن پیدا بکنیم بلکه اصلاً در خود آن سرچشمه هم تزلزل و انعطاف و تغییر است برای اینکه فهم‌ها در قالب‌های زبانی است متغیر قرار می‌گیرد و اصلاً گاهی هست که آدم یک افکار مبهم دارد خود ما اصلاً افکار نامتعین و مبهم فراوان، فراوان داریم خیلی از افکارمان مبهم است که اگر دقیق بشویم می‌بینیم که اینجایش این‌جوری بشود آنجایش اونجوری بشود ... او می‌گوید همیشه افکار انسان مبهم است و نوعی لا متعین است این همان نگاه اولش است.

# نقد یازدهم بر هرمنوتیک نسبیت‌گرا

خوب اشکالاتی که داشتیم برمی‌شمردیم ده اشکال را برشمردیم و در ادامه به چند اشکال دیگری هم که در متفکران غربی بین خود آن‌ها مطرح بوده یا نویسندگان و این‌ها از خود ما مطرح کرده‌اند را عرض می‌کنیم.

یک اشکال دیگری که این از بین این‌ها این تنها اشکالی است که از همان کلام و جایگاه خسرو ... عرض می‌کنم که گفته‌اند که اشکالات نظریه هرمنوتیک نسبیت‌گرا خوب یازدهمین اشکال ما اینجا عمدتاً نگاهمان به گادامر است و گاهی هم حالا هایدگر و کسان دیگر هایدگر استادش هستند بعضی‌ها هم شاگردانش هستند آن‌ها هم حالا به نحوی در حاشیه قضیه به آن توجه می‌شود که به این شکل هایدگر و گادامر و بُک ... این‌ها تقریباً یک سلسله استاد و شاگردانی هستند که هرکدام مال یک کشوری هستند ولی سلسله نسبیت‌گراها هستند هایدگر و گادامر و بُک و ... این‌ها تقریباً یک سلسله به‌هم‌پیوسته‌ای است که در نقطه مقابل هم سلسله عینیت‌گراها هستند که از شلایر ماخر شروع می‌شود و دیلتای و بتی و هرش و ... دو تا نحله هم در رأس در درون این دو نحله عینیت‌گرا و نسبیت‌گرا تفاوت‌های جزئی و گاهی هم فراتر از تفاوت جزئی وجود دارد اما تقریباً همه نسبیت‌گراها همه‌شان آن نکته دوم را قبول دارند می‌گویند چیزی از مفسر دخالت می‌کند که نمی‌گذارد که فهم نابی پیدا بشود و دسترسی به آن پیدا بشود منتهی حالا گاهی می‌گوید آنجا هم خبری نیست و با جزئیات دیگر تفاوت‌هایی دارد ولی اصل قصه همین‌جا است کما اینکه در آن طرف عینیت‌گراها هم گفته می‌شود که یک هسته ثابتی وجود دارد که فی‌الجمله یک فهمی از آن می‌شود پیدا کرد اما چه مقدار و چطور و این‌ها باز بین خود آن‌ها خیلی تفاوت است طبعاً آن‌وقت اصولیین ما و مفسران ما مفسران اسلام در حقیقت جزء عینیت‌گراها می‌شوند منتهی تو خود عینیت‌گرایی مفسران ما خیلی طیف وجود دارد اما بالاخره در آن یک نکته اصلی است که این دو تا صف را از هم جدا می‌کند علی‌رغم اینکه تو هر صفی انواع دیدگاه‌ها و تمایل‌ها و اختلافات وجود دارد خوب این نکته یازدهم این است که ابتلای فهم در پیش‌فرض‌ها مستلزم دو یا سه نظریه است این هم یک ادعای دیگری است که در اینجا مطرح شده است گفته شده که اگر شما معتقد باشید که هنگام فهم یک متن و یک گزاره‌ای که ما می‌بینیم بر اساس پیش‌فرض‌ها ما وارد دنیای این متن می‌شویم و این پیش‌فرض‌ها و سوابق ذهنی ما درآمیخته می‌شود با آنچه از آن متن دارد به دست ما می‌رسد با هم امتزاج پیدا می‌کنند اگر این را بگویید آن‌وقت بگویید که خوب من این قضیه الف را با پیش‌فرض با فهمیدم این پیش‌فرض به یک جایی ختم نمی‌شود اگر بگویید که پیش‌فرض الف پیش‌فرضش با هست و پیش‌فرض باء الف است می‌شود دو که این حکم خیلی نمی‌گیرد عمده این است که این پیش‌فرض‌ها یک سلسله‌ای دارد که در یک جایی توقف نمی‌کند و بنابراین نوعی تسلسل است.

## جمع‌بندی

این هم اشکالی است که اینجا مطرح است که این اشکال هم به نظر می‌آید وارد نیست حالا نوعش که نیست کسی نمی‌گوید این پیش‌فرض است آن پیش‌فرض است حالا اون خیلی مهم نیست تسلسلش هم نه من تعجب می‌کنم چطور تسلسلی پیدا می‌شود بچه که دنیا می‌آید یک نکته آغازی دارد که یک چیزهایی در ذهنش شکل می‌گیرد در عالم درون خودش یک چیزهایی دارد یک نکته آغازی وجود دارد که در عالم درون خودش چیزی پدیدار می‌شود یک چیزی و قالبی در ذهن او وجود دارد آن قالب ذهنی موجب می‌شود که در حقیقت بیاید چیز دیگری بفهمد و همین‌جور این‌ها متسلسل تا آخر عمر هر بخشی از این‌ها پیش‌فرض بخش دیگری می‌شود تا برسد به آخر عمر ممکن است کسی این را این‌جور جواب بدهد بگوید که نه بالاخره یک نکته آغازی دارد این طرف هم یک نکته انجامی دارد و این‌ها هم به صورت مسلسل‌وار و به‌صورت به‌هم‌پیوسته یکی منشأ دیگری می‌شود دور که نیست و تسلسل هم تسلسل فلسفی و مهار فلسفی که نیست و در مقام فهم هم مشکلی ایجاد نمی‌کند.

می‌خواهم یک مقدمه‌ای درباره بحث تسلسل بگویم بله من یک توضیحی بدهم برای اینکه اشکال اولیه به این جواب داده بشود ببینید من قبل از اینکه نگاه دقیقی به این بحث بیندازیم اشاره به این بکنم که بحث تسلسل در فلسفه گفته می‌شود تسلسل در سلسله امور مشتطعه مترتبه محال است اگر به نهایه مراجعه بکنید و اسفار مفصل بحث شده من اسفار که می‌گفتم هفت هشت ده سال قبل راجع به تسلسل در آخر جلد دوم بحث کردم همه ادله را بررسی کردم یک نظر خاصی هم دارد که نوشته‌اش هم هست و آخر هم یک نظریه چیزی دادم بله آنچه الان در باب تسلسل گفته می‌شود این است که مطلق تسلسل محال نیست یعنی سلسله‌ای بی‌نهایت از این حوادث پیوسته‌ای که دو طرفش ناپیدا باشد این مانعی ندارد آنچه فلسفه بگوید مانع دارد این است که ترتب علی و معلولی یا واقعی دارند این‌ها با هم دیگر این امور به‌هم‌پیوسته و مجتمع هستند یعنی در یک لحظه باید همه این بی‌نهایت وجود داشته باشد این محال است و لذاست که تسلسل صرف یک زنجیره بی‌نهایت مانعی ندارد زنجیره بی‌نهایت مانعی ندارد آنچه مانع دارد در آن زنجیره پیوسته به نحو علیت است حالا به نحو علیتش به جایی می‌رسد ولی ترتب حقیقی داشته باشند و همراه باشند درآن‌واحد بخواهد این بی‌نهایت وجود داشته باشد این تسلسلی است که گفته می‌شود محال است.

بنابراین تسلسل محال یکی در اینجا عمده مصداق بارزش همان علل و معلولات است سلسله علل و معلول بایستی چی باشد چرا برای اینکه علت و معلول پیوندشان پیوند حقیقی است و العلة مع المعلول و المعلول مع العلة و تفکیک علت و معلول جایز نیست نمی‌شود بگوییم که علت دیروز بوده معلول امروز است چرا تو معدات و این‌ها می‌شود بگوییم این معد بوده رفته حالا آن‌طرف باقی مانده یعنی معلول عین ربط به علت است باید به هم پیوند داشته باشند و درآن‌واحد مجتمع باشند این‌ها با هم دیگر این یک امری است که در آنجا گفته شده و یک نکته دیگری گفته شده در غیر تسلسل یعنی سلسله و مجموعه بی‌نهایت این سلسله و مجموعه بی‌نهایت در علل و معلولات که ترتب واقعی دارند جایز نیست در غیر علل و معلولات هم اگر موجب تحقق بی‌نهایت در ظرف متلاقی باشد این هم محال است شما الان که بله تعبیری دارد که تعبیری قشنگی دارد اینجا بی‌نهایت محصور بین حاصرین باشد بین دو حاصر و ظرف محدود بخواهیم بگوییم بی‌نهایت در این ظرف محدود وجود گنجانده شده این مثل این است که بگوییم که الان در ذهن شما در این آن نامحدود فهم و گزاره بالفعل موجود است بالقوه مانعی ندارد بالفعل می‌گوییم بی‌نهایت فکر الان در شما موجود است که این نامحدود به صورت بالفعل در ظرف محدودی نمی‌تواند بگنجد این هم یک امر محال دیگری است که اینجا گفته می‌شود که این غیر از بحث علیت و معلولیت و این‌هاست.

این‌ها نکاتی است که به ذهنم آمد که بحث تسلسل را برایتان باز بکنم این دو نوعی است که گفته می‌شود حالا چون تو بحث‌های مختلف هم این را می‌بینیم که گاهی می‌گویند که تسلسل در اینجا همان تسلسل فلسفی است که می‌گوید باطل است آن تسلسل در سلسله علل و معلولات هم حقیقی است ولی گاهی گفته می‌شود نه این تسلسل معنایش این است که بی‌نهایت محصور بین الحاصرین بشود که این نمی‌شود خوب در اینجا تسلسلی که اینجا گفته می‌شود ببینیم که کدام یک از این دو جاست خوب این تسلسل گفته می‌شود این فهم شما پیش‌فرضی دارد خود آن پیش‌فرض شما هم یک فهمی اون هم حتماً یک پیش‌فرضی و همین‌طور می‌رود جلو تا بی‌نهایت این سلسله علل و معلولات که نیست برای اینکه آن پیش‌فرض‌ها این‌طور نیست که علت تحقق یک چیز جدیدی باشد آن مغزش است زمینه‌اش هست و لذا آن تسلسل عقلی فلسفی که در اینجا نیست که بگوییم حالا این تسلسل از آن جهت مانع دارد از جهت دوم هم مانعی ندارد برای اینکه کسی نمی‌خواهد بگوید که الان در این آن شما یک پیش‌فرض‌های بی‌نهایت به صورت بالفعل در این آن وجود دارد این هم گفته نمی‌شود بنابراین از این دو جهت تسلسل اگر بخواهد بگوید که تسلسلی وجود دارد می‌گوییم این نوع ترتب سلسله‌ها است که به یک جایی هم می‌رسد اولاً بی‌نهایت نیست ثانیاً بی‌نهایت هم باشد از این دو قسم نیست پس اینجا این‌جوری می‌شود جواب داد که این سلسله پیش‌فرض‌های مؤثر در فهم که ترتب دارد این‌ها از لحاظ فلسفی جزء هیچ‌کدام از این دو قسم نیست که محال باشد و لذا ممکن است که این‌جوری جواب بدهد این جوابی است که می‌شود از این داد اما ما از راه دیگری می‌توانیم بگوییم که نه این اشکال به نحوی وارد است می‌توانیم بگوییم این اشکال تسلسل وارد است با این بیان که شما تو این سلسله چیزها باید برسید به یک بالاخره نمی‌توانید که بی‌نهایت وجود انسان وجود بی‌نهایت نیست درست است که هیچ‌یک از آن‌ها عقلا محال نیست عقلا می‌تواند کسی این‌جوری پاسخ بدهد به آن.

اشکالی که به آن وارد می‌شد عرض کردم این تسلسل از هیچ‌یک از دو نوع محال نیست ممکن است کسی این را پاسخ بدهد جواب بدهد این اشکال را و بگوید که اینجا این تسلسل از نوع محال به آن معنا نیست برای اینکه این به یک نکته بی‌نهایت نمی‌رسد تسلسلی نیست بی‌نهایت نیست برای اینکه به یک نکته‌ای می‌رسد که آغازی دارد بالاخره این بچه به دنیا می‌آید از یک جایی فهمش شروع می‌شود پس این نقطه آغازی دارد بی‌نهایت نیست این را تا اینجا ما قبول داریم که بی‌نهایت نیست علیت و معلولیت هم نیست و مجموعه بی‌نهایت در ظرف محدود هم نیست از آن قبیل نیست برای اینکه نکته آغاز دارد.

# نقد دوازدهم بر هرمنوتیک نسبیت‌گرا

نکته بزنگاه قضیه این است این را به‌عنوان اشکال دوازدهم تبیین بکنیم این تسلسل مانعی ندارید در اینجا من می‌خواستم این را به‌عنوان جواب این بدهم فکر می‌کنم اشکال دوازدهم می‌شود حالا مطلبش را بگوییم ببینید مطلبش این است که این فهم این قید فهمش مترتب بر این نیست.

همین‌طور پیش‌فرض‌ها برود جلو تا به جایی برسد یک نکته آغازی دارد یا ندارد اگر آن نکته آغاز خود او فهم خالص شخص باشد به یک قضیه‌ای فهمی گزاره‌ای می‌رسد که دیگر خالص است این معلوم می‌شود که فهم خالص باید داشته باشد بالاخره شما به یک نکته آغازی می‌رسید که خالص است پیش‌فرض ندارد اگر بگوییم که آن هم پیش‌فرض دارد یعنی باید بی‌نهایت برود جلو پس چون به بی‌نهایت نباید برود باید بگوید به یک فهم خالصی می‌رسد آن فهم خالص فهمی که مال خودش است که نکته شروع بقیه فهم‌هاست یعنی با پیش‌فرض می‌رود یک چیزی را می‌فهمد آن نکته شروع باید یک دریافت ذهنی باشد که آن پیش‌فرض نداشته باشد اون چیزی که آن پیش‌فرض ندارد آن درواقع می‌شود فهمی که بی پیش‌فرض است درست است که در اینجا تسلسل به آن لحاظ عقلی محال نیست و آن اقسام نیست ولی بالاخره شما به یک نکته آغاز می‌رسید یا نمی‌رسید بالوجدان ما باید از یک نکته‌ای شروع بکنیم بالوجدان باید بچه یا یک موجود دارای شعور از یک نکته‌ای شروع بکند باید برسد به یک فهمی که آن فهم دیگر پیشینه‌ای ندارد فرضیه‌ای ندارد پشتوانه‌ای ندارد آن فهم اگر وجود داشته باشد قاعده شما را نفی نمی‌کند یعنی ما یک فهمی داریم که آن دیگر پیش‌فرضی ندارد اگر بخواهیم بگوییم پیش‌فرضش چیزهایی است که بعد پیدا می‌شود که آن هنوز نیامده اگر بخواهد بگوید آن‌طرف یک چیزی است خوب نمی‌تواند بگوید که بی‌نهایت می‌رود نه اینکه اینجا اشکال دارد فلسفیت اشکال دارد بالاخره از یک جایی شروع می‌کند آن نکته شروع فهم نیست بی پیش‌فرض خوب حالا آن فهم است انسان است چه فرقی می‌کند جواب این است که درهرحال باید این سلسله فهم پیش‌فرض به یک نکته آغازی برسد که پیشینه‌ای ندارد این وجدانی پیش‌فرض و پیشینه‌ای ندارد و همان گزاره و فهم اولیه می‌شود فهم ناب و بدون پیش‌فرض خوب این جواب بدون پیش‌فرض می‌شود این جواب، جواب قابل مناقشه است چون ما خیلی بین این دیدگاه شما آن استدلال اصلی گادامر را بگیرید استدلال اصلی گادامر این‌ها همه پوسته‌های قضیه است که بگوییم پیش‌فرض می‌خواهد و این‌ها استدلال اصلی گادامر چه بود استدلال اصلی گادامر دو چیز بود یکی این بود که فهم تاریخ‌مند و زمان‌مند است و دیگری اینکه فهم زبان‌مند است پس دام زبان فهم هیچ فهمی بدون زبان نیست.

این‌ها قصه‌های اصلی و اساس این‌ها هم این بود که انسان از نظر تاریخی اساس این دو تا هم یک نگاه انسان‌شناختی بود این بود که انسان موجود تاریخی است و محدود به عوامل اجتماعی و روان‌شناختی است این اون قصه اصلی است یعنی انسان در یک قفسی زندگی می‌کند که قفس تاریخی باشد و قفس آن شرایط روان‌شناختی باشد که شکل می‌گیرد تو این قفس اصلاً او چیزی می‌فهمد و نمی‌دانم چی می‌کند و این استدلال اگر به آن توجه بشود آن‌وقت گفته می‌شود که حداکثر این است که شما بگوییم آقا این سلسله فهم‌های شما بر پیش‌فرض‌هایی مبتنی است این پیش‌فرض‌ها بی‌نهایت بالوجدان نمی‌رسد می‌رسد به یک نکته شروع ما می‌گوییم همین نکته شروعش این است که او دارد می‌آید به یک فهم که در کودک یا همان حتی ممکن است بگوییم در جنینیش هم کسی فهم دارد یا در لحظات تولدش آن اولین فهم‌ها بالاخره نمی‌تواند ناب بشود برای اینکه اولین فهم‌های او هم ولو بگوییم پیش‌فرض به آن معنا ندارد ولی این بچه و نوزاد در چهارچوب یک تاریخ و یک زمان و محدودیت‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی قرار دارد ما همین را می‌خواهیم بگوییم اگر می‌خواهیم بگوییم که از ناحیه وراثت و تاریخ و شرایط جسمی و چی و این‌ها این تو محدودیت‌هاست سهم او در این فضا بود تولد پیدا می‌کند حالا این‌ها را اگر بگوییم پیش‌فرض است اگر هم نمی‌گوییم پیش‌فرض است روح قضیه این است که این فهم هم در یک چهارچوب شکل گرفته اتفاقاً فهم هم منتقل می‌شود بله از طریق وراثت فهم منتقل می‌شود اصلاً یک نوع آگاهی‌ها از طریق وراثت منتقل می‌شود این از شگفتی‌های آفرینش است و عجیب این است که می‌گوید وقتی نسل بشر جهش‌های ژنی داریم دیگر ژنتیکی وجود دارد و با پیشرفت فرهنگی بشر آن ژن‌های اصلی اصلاً خودش شاکله‌های نوعی پیدا می‌کند یعنی چیزهای اکتسابی نسل پیشین ده نسل قبل ممکن است بشود جزء ژنتیک ما بروز پیدا می‌کند با یک زمینه این از چیزهای خیلی جالب روان‌شناسی است که چی می‌کند یک تصور اولیه و ابتدایی این است که چیزهای ژنتیک ما فکر می‌کنیم چیزهای ثابت است لایتغیر درصورتی‌که همه مسائل ژنتیکی لایتغیر نیست و جالب این است که گاهی اکتسابی‌ها ژنتیکی می‌شود و این برای کسانی که اکتسابی بوده برای بقیه می‌شود حالت غیر اکتسابی پیدا می‌کند این تو روانشناسی هم آمده بنابراین به نظر می‌آید که این اشکال‌ها اینی که در آنجا نوشته شده این‌ها در حد یک جمله‌ای است که نمی‌دانم چه مقدار به همه ابعادش توجه دارد ولی واقع قضیه این است که اگر ما به عمق قصه نگاه بکنیم می‌بینیم که گادامر می‌تواند بگوید که حتی آن نکته آغاز هم حالا یا بگوییم پیش‌فرض دارد از همین قبیلی که داریم می‌گوییم یا اگر پیش‌فرض ندارد روح نظریه می‌گوید آن هم چیز ناب و خالص نیست و لذا این اشکال که اشکال یازدهم باشد به نظر می‌آید که وارد نیست اینجا تسلسل نیست اینجا یعنی حاصل عرض ما این است این چند جمله را باید بنویسید که تو ذهنتان رشته کلام قطع نشود که این چند تا قضیه خودبه‌خود گیج‌کننده شد علتش این است که بعضی نکات را قبلاً فکر نکرده بودم اینجا به هم آمیخته کردم ببینید.

## جمع‌بندی

حاصل کلام نسبت به بحث تسلسل این نظریه نسبت به تسلسل است این است که این نظریه مستلزم تسلسل به آن معنا نیست و نکته آغازی هم نمی‌توانیم بگوییم که وجود دارد که بر او این نظریه حاکم نباشد می‌گوییم یک نکته آغازی هم اگر وجود داشته باشد خود آن هم مشمول روح این قانون و نظریه است و لذا این نظریه از این اشکال مصون است تسلسل محال نیست بالوجدان اصلاً هیچ نوع تسلسلی هم نیست تسلسل محال نیست بالوجدان هم تسلسل نیست برای اینکه سلسله فهم‌ها می‌رسد به نوزاد و بچه و یک جایی شروع می‌شود خوب می‌گوییم بی‌نهایت پس تسلسلی در کار نیست که می‌گوییم مستلزم تسلسل است تسلسل محال می‌گوییم این‌ها نیست بالوجدان می‌گوییم این سلسله نفی می‌شود محصور بین الحاصرین هم نیست از احکام تسلسل محال نیست اگر بگوییم که خوب آن نکته آغازی دارد که آن نکته آغاز می‌گوییم که نه آن هم بی پیش‌فرض نیست آن هم در یک دام و یک فضای معینی است و لذا من یک تردیدی داشتم این را جدا بکنم جدا نکنم حالا برای اینکه روشن‌تر هم بشود این‌ها را جدا می‌کنیم به این شکل می‌گوییم که یک اشکال این است که این‌ها مستلزم دور یا تسلسل است ما می‌گوییم نه این‌ها مستلزم تسلسل نیست و به نکته آغازی می‌رسد ممکن است کسی بگوید که آن نکته آغاز این سلسله ... فهم‌ها به نقطه آغاز و صفری می‌رسد و آن فهم اولیه آن نخستین فهم بدون پیش‌فرض و ناب هست بنابراین ما فهم بی پیش‌فرض و ناب داریم و این هم آن‌وقت جواب اشکال فهم ناب این است جوابش این است که روح نظریه تاریخ‌مندی فهم شامل برگه نخستین نوزاد هم می‌شود برگه نخستین هم می‌شود اولین چیزی هم که به ذهنش می‌آید در یک چهارچوب ژنتیکی و تاریخی و مجموعه‌ای از علل و عواملی است که این دو تا را در همان چهارچوب قرار می‌گیرد نمی‌تواند فهم نابی باشد علت ناقصه است آن را ضمن این عرض کردم این پیش‌فرض‌ها یک حالت اعدادی دارد و در علل معده که مانعی ندارد تسلسل منتهی همه این‌ها اصلاً بی‌نهایت نیست به جایی می‌رسد توجه کردید به جایی می‌رسد که از آنجا شروع می‌شود خوب دیگر اصلاً تسلسل ندارد بر فرضی هم که به جایی نرسد چون معدات است همان‌طور که شما اشاره‌ای می‌کنید مانعی ندارد بنابراین تسلسل محال فلسفی اینجا نیست و مشکلی ندارد اشکال دوازدهم من جدا کردم برای اینکه یک مقدار شفاف‌تر بشود ممکن است بگوید که خوب حالا من اشکال را این‌جوری می‌گویم که این سلسله بی‌نهایت نیست درست است آنجا که می‌رسد باید ناب بشود و آن پیش‌فرض ندارد می‌گوییم نه روح قضیه و روح نظریه آن را هم می‌گوییم چیز نابی نیست.